



اسطوره‌ی سیمرغ

در شعر

شفیعی کدکنی

وحید رویانی - مشهد

الملائکه رسلاً اولی اجنحه منسی و ثلاث و رباع». صاحب کشف الاسرار نیز می‌گوید: «بینه‌ی فرشتگان چهارند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل؛ و بینه‌ی این چهار جبرئیل است و ششصد پر دارد و هر پری هفتاد هزار ریشه و علیه تهاویل السر و الیاقوت. مصطفی (ع) او را دید به صورت خویش: «و قد کان سد الافق». ثانیاً نقش او در ارتباط با عالم کون و فساد، و واسطه‌ی وحی میان خدا و پیامبر بودن. ثالثاً، مایه‌ی اساطیری پرورش کودکی بی‌پناه توسط سیمرغ در این جا به جبرئیل واگذار شده است. بنا به روایت طبری: «و سامری در آن روزگار بزاز و مادر او را پنهان کرد و برگرفت و به غار کوهی در نهران کرد تا عوانان فرعون او را نبینند که او را بکشند و جبرئیل پیش او رفت و از پر خویش او را شیر داد و هر کودک که از پر جبرئیل شیر خورده بودی، جبرئیل را بتوانستی دید و سامری جبرئیل را دیدی و از موسی شنیده بود که هر آن کس که جبرئیل را بتوان دیدن و از زیر قدم او خاک برگیرد و به هر آن جا که آن خاک دراندازد، آن چیز به سخن آید.»

علاوه بر این، در شاهنامه، کنام سیمرغ در فراز البرز کوه است و «کوه قاف را نیز همان کوه البرز شمرده‌اند و در وصف آن نوشته‌اند که کوهی ست که گرداگرد عالم را فرا گرفته است و از زمرد یا زبرجد سبز است و پیامبر اکرم در معراج خود به همراهی جبرئیل آن را می‌بیند و کبودی آسمان از تابش روشنائی آن است.»

جای دیگری که شاعر از سیمرغ یاد کرده، در شعر «از محاکمه‌ی فضل‌الله حروفی» است در مجموعه‌ی آینه‌ی برای صداهای که در آن جا علاوه بر این که به دور پروازی و بیش‌اوجی سیمرغ نظر دارد، غیرمادی و ماوراءالطبیعی بودن آن را نیز مورد توجه قرار داده است، زیرا برای اندازه‌گرفتن میزان کفر خود که امری سبزه‌کتیو و غیرمحسوس است، از سیمرغ استفاده کرده است:

کفر من کفری است
که هیچ سیمرغی
بر اوج آن
نیارد پر.

آینه‌ی برای صداهای، ص ۳۹۳

البته ممکن است علاوه بر این‌ها در تقابل با اسفندیار که مبلغ دین زرتشتی‌ست و سیمرغ رستم را به‌وسیله‌ی مرگ او هدایت می‌کند، به جنبه‌ی کفر و ضدیت او با دین نظر داشته باشد. در شعر «جاودان خرد» که منظومه‌ی بی‌ست در ستایش خرد یا مظهر خرد ایرانی، فردوسی، شاعر یکبار سیمرغ را در کنار

واژه‌ی «سیمرغ» مجموعاً ۱۹ بار در اشعار استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تکرار شده است. از این ۱۹ مورد، ۹ مورد مربوط به دو شعر با همین نام می‌باشند که یکی در دفتر شیخوانی از مجموعه‌ی آینه‌ی برای صداهای آمده است و دیگری در مجموعه‌ی هزاره‌ی دوم آهوی کوهی؛ از بقیه‌ی موارد، ۳ بار سیمرغ همراه کیمیا آمده است که هر سه در مجموعه‌ی هزاره‌ی دوم آهوی کوهی می‌باشد و منظور شاعر در این جا ناپیدایی و دست‌نیافتنی بودن سیمرغ است و آن را چون کیمیا بیرون از دنیای واقع می‌داند:

جستیم و هیچ یافت نشد زیر آسمان

سیمرغ و کیمیا و خردمند شادمان

جامه‌دران، ص ۳۰۸

در جایی دیگر شاعر سیمرغ را همراه جبرئیل آورده است و می‌گوید:

در فضایی که زمان گم شده از وسعت آن

می‌روم سوی قرونوی که زمان برده ز یاد

گوی از شهر جبرئیل درآویخته‌ام

یا که سیمرغ گرفته‌است به منقار مرا

هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۲۱

در این جا شاعر در زمان و مکان اساطیری در پرواز است، در فضایی که وسعت آن ناپیداست و مرزهای مکان در آن گم شده است و پای زمان به آن جا نمی‌رسد. او از سیمرغ اساطیری نام می‌برد که به منقارش گرفته و در این فضای لامکان به پرواز درآمده است. در واقع سیمرغ را چیزی برابر جبرئیل در اساطیر اسلامی آورده است. همان‌طور که جبرئیل پیامبر را در شب معراج با خود به آسمان‌ها و فضاها ملکوتی برد، کسی شاعر را با خود می‌برد که هویتش بر او نامعلوم است و نمی‌تواند در مورد جبرئیل یا سیمرغ بودن آن قضاوت کند، یا از لحاظ شاعر بین آن‌ها تفاوتی نیست. البته این آمیختگی صورت سیمرغ و جبرئیل در روایات اسلامی سابقه دارد، چنان‌که دکتر پورنامداریان می‌گوید:

«تقریباً تمام صفات و قابلیت‌های سیمرغ در فرهنگ اسلامی به

جبرئیل، از فرشتگان مقرب، تفویض شده است، یا می‌توان گفت در وجود جبرئیل جمع است و علت آن چند امر است: اولاً، صورت ظاهری یا تجسم مادی سیمرغ و جبرئیل به یکدیگر شباهت دارد، از لحاظ بزرگ‌پیکری و شکوه و جمال بال و پر، به‌عنوان مثال در آیه‌ی یکم سوره‌ی فاطر درباره‌ی جبرئیل آمده است: «جاعل

شخصیت‌های اساطیری و حماسی شاهنامه می‌آورد که چیزی از ویژگی‌های سیمرغ را ذکر نمی‌کند و او را هم‌چون دیگر شخصیت‌ها در پناه فردوسی می‌داند که با به‌نظم کشیدن روایات و داستان‌های مرتبط با آنان، به آن‌ها جاودانگی و شهرت بخشیده است:

پناه رستم و سیمرغ و افریدون و کیخسرو

دلیری، بخردی، رادی، توانایی و دانایی

اگر سهراب، اگر رستم، اگر اسفندیار یل

به هیجا و هجوم هر یکی‌شان صحنه‌آرایی

یاد آیدش روزگاری
که زخمه‌ی هر نوایش
بوی بال و پر سیمرغ دارد.

هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۱۶۹

در شعر «شهر من» از مجموعه‌ی هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، شاعر به وصف شهر خود می‌پردازد و از شهری سخن می‌گوید که نیمه‌حقیقی و نیمه‌افسانه‌یی است؛ شهری که در مرز مابین حقیقت و یاد و واقعیت و افسانه قرار دارد و نیمی از آن ویران شده و در زیر شن و ماسه‌ی تاریخ و ایام مانده است و ریگ‌بادهای فراموشی آن را پوشانده است و نیم دیگرش باطراوت و شاداب است. این شهر می‌تواند همان فضای مرموز اساطیر باشد که در مرز افسانه و واقعیت قرار دارد و سیمرغ روزی در آسمان آن به پرواز درمی‌آمده است، ولی اکنون ماوای کرکسان است:

نیمیش از حقیقت و نیمی ز یادها

شهری‌ست در محاصره‌ی ریگ‌بادهای

نیمی ز باغ‌هایش ویران و زیر شن

نیم دگر ز ابر بهارند شرمگن

سیمرغ ز آسمانش بگریخته به دور

بسیار کرکسانش هر سوی در عبور

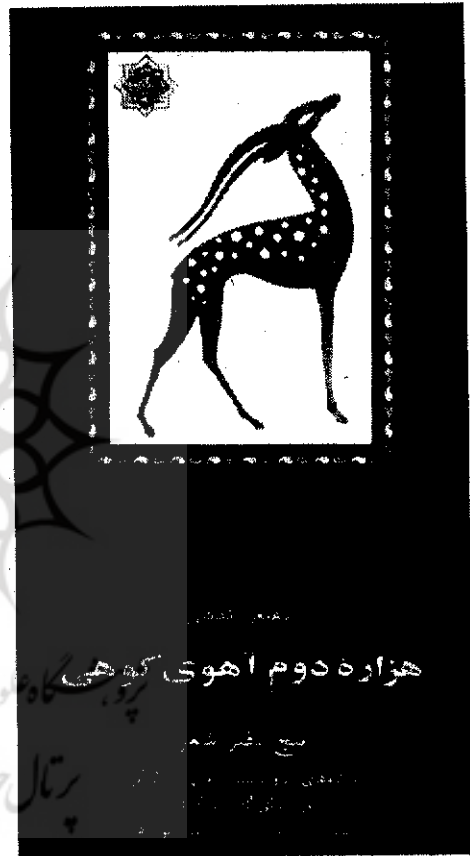
هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۳۰

در این شعر، سیمرغ به‌عنوان مظهر یا سمبل خیر و آبادانی آمده است که در هر آسمانی که پر گشاید، خیر و آبادانی بدان‌جا فرود می‌آید و از هر جا که بگریزد، ویرانی و تباهی بدان‌جا روی آورده و کرکسان جای او را می‌گیرند.

در اوستا ویژگی‌هایی برای سیمرغ ذکر شده است که می‌تواند محملی برای این شعر باشد: «سیمرغ نماد ایزد وره‌رام، بهرام، ایزد پیروزی از ایزدان بسیار گرامی در ایران باستان (پیش از زرتشت) است. یکی از سروده‌های بسیار ژرف و زیبایی اوستایی، سرودی در ستایش ایزد بهرام است. در این سرود پیروزی اهوراداد به پیکرهای گوناگون، باد تندتاز، گاو نر زرین‌گوش و زرین‌شاخ، شتر نیرومند بارکش و رام، گراز نر زیبایی تیردندان، جوان پانزده‌ساله و فروغ‌مند روشن چشم، مرغ شاهین نیرومند، قوچ زیبایی پچیده‌شاخ، گوزن جنگلی زیبا، و پهلوان زیبای باشکوه درمی‌آید.»^۲

چنان‌که می‌بینیم هر یک از این پیکرهای گوناگونی که برای سیمرغ یاد شده است، به‌تنهایی می‌تواند نماد آبادانی و سرسبزی باشد. علاوه بر این در کرده‌ی پانزدهم نیز آمده است: «می‌ستایم پیروزی اهورا داده را، باشد که پیروزی اهوراداده پیرامن این خانه را با فر خود فراگیرد، همان‌گونه که سیمرغ و ابرهای پُراب بر ستیغ کوه‌های بلند سایه می‌افکند.» (همان کتاب، ص ۵۸)

سیمرغ در این دعا به همراه ابرهای پُراب ذکر شده است که مظهر آبادانی و حاصلخیزی و طراوت‌اند. صاحب مروج‌الذهب نیز در توصیفی که برای سیمرغ آورده است، او را به ابری فراخ و پُراب تشبیه کرده است: «برهای سیمرغ به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است. در پرواز خود پهنای کوه را فرومی‌گیرد. از هر طرف چهار بال دارد با رنگ‌های نیکو. منقارش چون منقار عقاب کلفت و صورتش چون صورت آدمیان است.»^۲



و در ادامه با در نظر داشتن جنبه‌ی حکمت و فرزاندگی سیمرغ، فردوسی را به او تشبیه می‌کند که به این جنبه از شخصیت سیمرغ هم‌چنان که ذکر کردیم در اوستا اشاره شده است و با عنوان «حکیم» از او یاد کرده‌اند. علاوه بر این ویژگی، به ملجاء و پناه‌بودن سیمرغ به هنگام تنگناها اشاره می‌کند که به داستان «زال و سیمرغ» در شاهنامه نظر دارد که سیمرغ در تنگناهای خامسه، پناه زال و رستم بوده است و در این‌جا شاعر با تشبیه فردوسی به سیمرغ این ویژگی را به او نسبت می‌دهد:

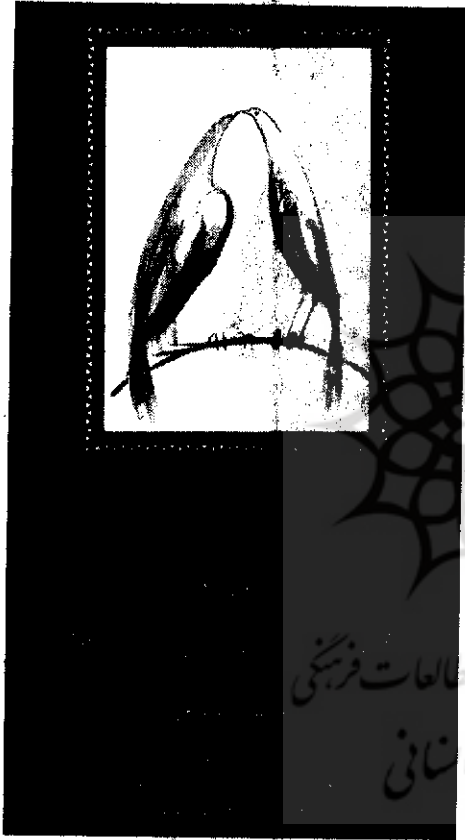
پناه آرند سوی تو همه در تنگنایی‌ها

تویی سیمرغ فرزانه که در هر جای ملجایی

هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۱۵

در شعر دیگری که به سیمرغ اشاره می‌کند، از حس‌آمیزی برای بیان دل‌انگیزی و جذابیت زخمه‌ی نوای خنیاگر استفاده کرده و زخمه‌ی هر نوای او را چون بوی بال و پر سیمرغ دانسته است:

چنان که در این نمونه‌ها دیدیم، کرکس با صفات منفی و زشت و در خدمت اهریمن یاد شده است، ولی هیچ‌گونه نشانه‌ی از تقابل او با سیمرغ به چشم نمی‌خورد. در اشعار شعرای گذشته، کرکس در مقابل سیمرغ آمده است، اما نه با این صفات و ویژگی‌هایی که استاد شفیهی‌کدکنی در این شعر آورده‌اند؛ اغلب شعرای گذشته به دون‌همتی و مردارخواری و دراز عمری کرکس نظر داشته‌اند و سیمرغ را به‌خاطر داشتن صفات متضاد او در نقطه‌ی مقابلش آورده‌اند. به‌عنوان مثال سعدی می‌گوید:



نکته‌ی دیگری که در این شعر قابل توجه است، وجود کرکس در نقطه‌ی مقابل سیمرغ است، به‌عنوان دو عنصر و نیروی متضاد که وجود یکی مستلزم عدم دیگریست. این تصویر ارائه‌شده از سیمرغ در دو شعر دیگر نیز تکرار شده است؛ یکی در شعر «سیمرغ» از دفتر شبخوانی که در آن شاعر از غلبه‌ی کرکسی که نماد یا دست‌پرورده‌ی اهریمن است، می‌نالند و سیمرغ را به یاری می‌طلبند:

کرکس پیری بر اوج آسمان سرد
گرم می‌خواند سرود فتح اهریمن

آینه‌ی برای صلاه، ص ۱۱۳

و دیگری شعر «پرسش» از مجموعه‌ی هزاره‌ی دوم اهوری کوهی‌ست که در آن شاعر صبح را مورد خطاب قرار می‌دهد و راز ظهور سیمرغ را می‌پرسد:

پرسیدم از صبح و پاسخ نیامد
وقتی که این کرکس هفتمین را
دور زمان روز عمرش سر آرد
سیمرغ از افسانه بیرون پرد سوی تاریخ آیا
یا باز این لاشه‌ی سرد
صد جوجه کرکس از زیر بالش برآرد
پرسیدم از صبح و پاسخ نیامد.

هزاره‌ی دوم اهوری کوهی، ص ۱۸۶

درباره‌ی سابقه‌ی اساطیری و تاریخی کرکس باید بگوییم که در دایره‌المعارف اسلامی سیمرغ را با قید احتمال با کرکس یکی دانسته‌اند، در حالی که بعضی محققان اساطیر آن را مشابه عقاب، باز یا درنا شمرده‌اند، ولی هیچ‌یک با کرکس که پیش از شکاری بودن، لاشخور است، مقایسه نکرده‌اند:

«در قضیه‌ی پرواز به آسمان‌ها به‌وسیله‌ی گردونه یا تخت که به صورت‌هایی تقریباً مشابه به کیکاووس و نمرود و سلیمان و فرزندان نوح نسبت داده شده است، کرکس نقش عمده‌ی در بردن تخت به آسمان داشته است. (طبری، ۱۳۳۶/۵). در تفسیر آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی سبا آورده که: بر سر تخت سلیمان صورت دو کرکس بود و برای آن کرکسان طلسمی ساخته بودند که هر وقت آفتاب بیرون می‌آمد، آن کرکسان پرها باز می‌کردند تا عرش را سایه کند و هرگاه که آفتاب نبود، پرهاشان در هم می‌شد. یکی از چهار فرشته حمله‌ی عرش نیز به هیأت کرکس توصیف شده است.» (کشف‌الاسرار، ۴۴۹/۱)

درباره‌ی پرومته گفته شده است که: «به‌خاطر دزدیدن آتش و آوردن آن برای انسان، توسط زئوس در کوه‌های کائوکاسوس به زنجیر کشیده شده و هر روز توسط یک عقاب یا کرکس که قلب او را می‌خورد و شب دوباره رشد می‌کند، شکنجه می‌شد.»^۷
در آبان یشت (فقرات ۶۱ - ۶۶) آمده است:

«پ اورو ویفر نواز» ناهید را بستود وقتی که ثراثتون فاتح نیرومند او را به‌صورت کرکس در هوا به پرواز درآورد و به همین سبب سه روز و سه شب در جست‌وجوی خانه‌ی خویش بود و نمی‌توانست در آن فرود آید. در پایان سومین شب، سپیده‌دم زورمند رسید و او به اردویسور ندا درداد که اردویسور ناهیتا به یاری من بیاید و پنجم ده، پس اردویسور به‌صورت دختری زیبا روان شد و بازوان او را بگرفت و به‌زودی او را به زمین و خان و مانش فرود آورد.^۸

یعنی مثل به کرکس مردارخوار زنند
سیمرغ را که قاف قناعت نشمین است
نیست طغرل شرف و عنقا نام

هست هدده لقب و کرکس خیم
خاقانی، ص ۹۰۳

زان که سیمرغ عقل نپسندد در چنان دولت آشیان کرکس
شمس طبری، ص ۱۲۲

تویی خاقانیا سیمرغ اشعار

بر این کرکس شعاران بال بشکن
خاقانی، ص ۳۳۰

با سگان هرگز شود همدم کسی

یا پرد عنقا به‌سوی کرکسی
ربانجامه، ص ۱۲۶

چرا عمر طاووس و دراج کوتاه

چرا مار و کرکس زید در درازی

اکبر (از فرهنگ نظام ذیل زحل) فلک هفتم را نیز گویند (برهان)». که علاوه بر صفت هفتمین، نجوستی که به کیوان نسبت داده شده است، می‌تواند ارتباط آن‌ها را بیش‌تر کند.

نکته‌ی دیگری که در این شعر شایان ذکر است، ارتباط صبح با سیمرغ است که شاعر از صبح، زمان ظهور سیمرغ را می‌پرسد. گویا که بین آن‌ها ارتباط مشخصی وجود دارد و صبح از راز ظهور و زمان ظهور او آگاه است. این ارتباط ناخواسته، انسان را به یاد خورشید می‌اندازد و تشبیه مضمیر سیمرغ به خورشید:

به وقت صبح چو سیمرغ آتشین شهپر

ز زیر بال مرصع نمود بیضه‌ی زر

خواجوی کرمانی، ص ۵۹۰

چو زرین‌بال عنقای سرافراز

ز مشرق سوی مغرب کرد پرواز

عبید زاکانی، ص ۱۲۵

چو عنقای خورشید را پر بلرزد سر زال زرینه افسر بلرزد

خواجوی کرمانی، ص ۲۳۹

یا از معاصران، نادر نادرپور می‌گوید:

سیمرغ قله‌های کبودم که آفتاب

هر بامداد بوسه نشاند به بال من

سر پیش من به خاک نهد کوهسار پیر

وز آسمان فرود نیاید خیال من

علاوه بر این‌ها، در کرده‌ی هفتم اوستا مطلبی آمده است که

آن‌جا نیز بین صبح و سیمرغ ارتباط برقرار کرده است: «آن‌گاه

پیروزی اهورا داده برای بار هفتم تازان در پیکر مرغ وارغن (شاهین)

نیرومند در آمد که با بال‌های گستره به پایین سرازیر می‌شود و به

شکار رو می‌کند. او به هنگام سپیده‌دم و در تاریک و روشن که

خورشید برندمیده، به پرواز درآید در ستیغ کوه‌های بلند، در ژرفای

کوه‌ها و در بالای درختان گوش به آوای پرندگان می‌دارد.»^{۱۱}

(خرده اوستا، وهرام پشت، ص ۵۷)

آن‌چنان که در بالا ذکر شد، سهروردی نیز سیمرغ را در کنار

خورشید، نیر اعظم دانسته بود که از این لحاظ با صبح در ارتباط

است.

از سویی دیگر می‌توان این تقابل سیمرغ و کرکس را به تقابل

خیر و شر در اندیشه‌ی ایرانی تعبیر کرد که به صورت‌های گوناگون

از جمله تقابل نور و ظلمت و شب و روز آمده است.

ارتباط کرکس با اهریمن که در شعر قبلی بیان شده است، در

اساطیر ایران، بین اهریمن و شب نیز ارتباط وجود دارد، از جمله آمده

است: «کیومرث به هنگام بیدار شدن از خواب هر مزدی جهان را در

گردش و حرکت و سرشار از غوغای دیوان و گزندگان زهراگین و

زیانگر یافت و به شگفت آمد، زیرا که پیش از درآمدن اهریمن

همیشه نیم‌روز بود و آسمان گردش نداشت.»^{۱۲} در این اسطوره بین

اهریمن و شب ارتباط مستقیمی وجود دارد و شب و تاریکی از

آفریدگان اهریمن دانسته شده است که پیش از وجود اهریمن وجود

نداشتند.



صفتی که استاد شفیع کدکنی در این شعر برای سیمرغ و کرکس آورده است، بر ابهام و پیچیدگی شخصیت و کارکرد آن‌ها افزوده، ممکن است کرکس این شعر اشاره‌ی داشته باشد به کرکسان فلک، یعنی نسر طائر و واقع که دهخدا در مورد آن‌ها می‌گوید: «نسر طائر یکی از صور شمالی فلک است که چون عقابی به پر توهم شده، ستاره‌یی از قدر اول هم در این صورت واقع است که آن را نیز نسر طائر نامند و ذنب‌العقاب در این صورت است و صورت نسر طائر را شاهین و عقاب نیز خوانند. آن را به جهت آن نسر طائر نامیده‌اند که صاحب دو بال گشاده‌اش پنداشته‌اند و به شکل پرنده‌یی، و نسر واقع ستاره‌یی ست روشن به صورت کرکسی که از بالا به فرود آینده باشد و آن به جانب قطب جنوب است، ستاره‌یی ست روشن با دو ستاره‌ی دیگر و این هر سه ستاره بر مثال مثلث کوچک واقع شده‌اند، به جهت مشابهت او به کرکسی که بال به هم آورده باشد و آن دو ستاره به منزله‌ی دو بال است و نام صورت نهم از نوزده صورت شمالی فلک قدما.»^{۱۳} اما در این‌جا دهخدا کرکس را صورت نهم فلکی می‌داند، در حالی که در شعر با صفت هفتمین آمده است که این صفت می‌تواند او را با کیوان برابر نهد. دهخدا ذیل مدخل کیوان می‌گوید: «نام کوکب زحل است که در فلک هفتم می‌باشد و از همه‌ی کواکب اعلی و اعظم است. (انجمن‌آرا، اندراج) نام ستاره‌ی هفتم از هفت سپاره است و نزد منجمان نحس

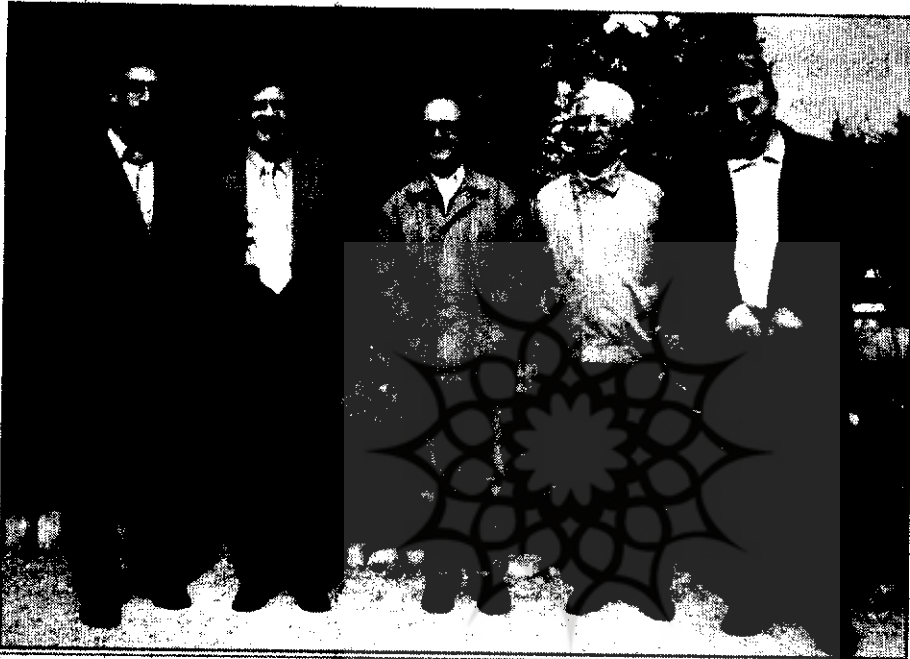
نیرو و صفاتی به تاریخ راه می‌یابد، تبدیل به موجودی می‌شود که تا حد واقعیت تاریخی آدمی نزول می‌کند. از این رو تاریخ‌ها از او به شکلی یاد می‌کنند که برای بشری که در واقعیت تاریخی می‌زید، توجه‌شدنی باشد و در توجیه افسانه و اسطوره از استدلال‌های عقلانی خود یاری می‌جویند.^{۱۵}

جای دیگری که شاعر به سیمرغ پرداخته، شعر «سیمرغ» از دفتر شبخوانی‌ست. فضای این شعر بسیار تیره و غبارآلود و یاس‌آور

مهرداد بهار نیز در این باره می‌گوید: «آفرینش هرمزد و اهریمن در تقابل و پذیرهی یک‌دیگر است و برای ضدیت با هر یک از آفریدگان روشن‌نیک، پتیاره و همیستار و حریفی از اهریمنان هست، هم‌چنان که هفت کماله دیو در برابر هفت امشاسبندان خلقت یافته‌اند، هرمیتوی هرمزدی هم‌مبارزی از دیوان دارد و برای هر پدیده‌ی نیک جهانی هم‌اوردی زشت و پلید در سپاه اهریمن خلقت یافته است، نه تنها جانوران و صفات مردم و معانی و مفاهیم و اوقات

و حوادث طبیعی درگیر این تقابل و تضادند، بلکه اجرام سماوی و ابر و تندر و باران نیز در این نبرد کیهانی نقش پذیرفته‌اند.»^{۱۶}

براساس اساطیر، بین این ثنویت حاکم در اندیشه‌ی ایرانی دائم جدال است و چندبار در پایان هزاره‌ها بین آن‌ها جنگ رخ می‌دهد، ولی پیروزی نهایی از آن خیر است؛ آن‌چنان که دکتر شایگان می‌گوید: «مسأله‌ی خیر و شر و ثنویت، در هند پیش‌تر جنبه‌ی بازی دارد و آورده‌ها و دیوها با هم گشتی می‌گیرند، ولی واقعاً نه این شر مطلق و نه آن خیر مطلق است و گاهی نقش‌شان عوض می‌شود، ولی این جنبه‌ی ثنوبتی که در ایران می‌بینید، یک جنبه‌ی جهان‌شناختی دارد، یک جنبه‌ی



از راست: دکتر مرتضی کاخی؛ دکتر احسان اشراقی؛ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی؛ پروفیسور حسن امین؛ مهندس حجت حدیری

اخلاقی - قومی و بنابر رساله‌های پهلوی در پایان فرشکرد می‌آید که پیروزی نیکی ایران است.»^{۱۷} پس امید شاعر به ظهور سیمرغ و غلبه بر کرکس و نابودی اهریمن، می‌تواند برگرفته از همین پیروزی خیر در پایان فرشکرد باشد.

ویژگی نو دیگری که در این شعر برای سیمرغ ذکر شده و بی‌سابقه می‌باشد، این است که شاعر انتظار می‌کشد که او از افسانه به سوی تاریخ بیاید و بر کرکس غلبه کند. آن‌چنان که می‌دانیم سیمرغ موجودی اساطیری‌ست که قدم به عالم حماسه می‌نهد و در آن نقش آفرینی می‌کند و قهرمانان حماسه یعنی زال و رستم را می‌پرورد، اما هیچ‌گاه قدم به تاریخ نمی‌نهد و اگر وارد تاریخ شود، دیگر آن سیمرغ اساطیری نیست، زیرا پیوندی که بین حماسه و اسطوره برقرار است، بین تاریخ و اسطوره برقرار نمی‌باشد.

«در بینش اساطیری، پدیده‌های طبیعی دارای شعور و اراده‌اند و از این روی، در سرنوشت بشر سهم‌اند. نیاز آدمی به همبستگی با طبیعت، او را در نزدیک‌شدن به جانوران ترغیب می‌کند، اما رشد عقلانی او و قوام‌یافتن خرد تاریخی در او، موجب دورشدنش از این قربت و وحدت می‌گردد. از این روی، وقتی سیمرغ اساطیر با چنان

است. شعر حاکی از شکست نیکی و غلبه‌ی اهریمن است. شاعر، از زبان زال، سیمرغ را مورد خطاب قرار می‌دهد و او را به یاری می‌طلبد. هرچند در شعر نامی از زال نیست، ولی از توصیفات او برمی‌آید که سرگذشت زال و اسفندیار را در شاهنامه به هم آمیخته و زالی آفریده در روزگاری پُر رنگ و نیرنگ که در آن عرصه بر آزادگان تنگ است و روزبازار دزآیینیان و کرکسان و آفریدگان اهریمن است. زال تنها و خسته در حالی که تیر طعنه در چشمانش مانده و دستان خون‌آلوده‌اش به فرمان نیست، سیمرغ را به یاری می‌طلبد و به او می‌گوید:

گفته‌بودی گاه سختی‌ها
در حصار شوربختی‌ها
پر تو در آتش اندازم
به یاری خوانمت باری

آینه‌یی برای صله‌ها، ص ۱۱۳

اما چنان سیاهی چتر غرور انسان‌های طاووس‌مانند همه‌جا را پوشانده که شعله‌یی نمانده است تا پر تو را در آتش اندازم. سپس از او می‌خواهد که فریادش را بشنود و کمکش کند، اما این شعر نیز

مانند شعر قبلی در حالت تعلیق می ماند و شاعر پاسخی دریافت نمی کند و ما واکنش سیمرخ را به این درخواست نمی بینیم. اما شعر دیگری که با عنوان سیمرخ سروده شده و این نیز تصویر و مضمونی دیگرگون از سیمرخ به دست می دهد. در مجموعه هزاره‌ی دوم آهوی کوهی قرار دارد. فضای این شعر تا حدودی یادآور منطق الطیر عطار است. شاعر فضایی را وصف می کند که بوی بال و پر سیمرخ به پهنای خیابان و میدانچه رسیده است و همه جا را فرا گرفته است:

بوی بال و پر سیمرخ در اندیشه‌ی مرغان سحر
از دل قاف به پهنای خیابان و به میدانچه رسید
با چنان جاذبه‌ی هوش و دل و دیدم‌رهای
همه مرغان گفتند:

خوشا ما که در آن سایه سیمرخ سعادت را می پیمایم.

هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۱۵۱
طبیعت و مرغان غرق در شادی از درک حضور او خود را زیر سایه‌اش سعادت‌مند می دانند، این گونه توصیف سیمرخ یادآور همای پرندگی بخت و اقبال در افسانه‌های ایرانی است که گویند هرگاه سایه‌ی او بر سر کسی می افتاد، سعادت‌مند می شد. در ادامه می گویند که: مردمان نیز به همراه آنان از حضور سیمرخ شادی می کنند و حضور سیمرخ در شهر هر لحظه بیش تر می شود و قطعی و بی برگی و تنگی سرای را به همراه می آورد. تصویر سیمرخ در این جا یادآور بیتی است از هفت‌خوان اسفندیار درباره‌ی سیمرخ:

چو او در هوا رفت و گسترده پر

نلذرد زمین توش و خورشید فر
هم چنین در فرهنگ اساطیر روایتی درباره‌ی عنقا آمده است که شبیه این توصیف است:

«عنقا اول در میان مردم بود و به خلائق آزار می رساند. روزی هیچ مرغی نیافت که شکار کند. کودکی را برپود. مردم شکایت به پیغمبر خدا کردند. او دعا کرد که خدایا نسل او منقطع گردان. صاعقه‌ی بیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند. پس عرب مثل زدند و چیزهای نیافت را عنقای مغرب گفتند.»^{۱۷}

(تحقیق در تفسیر ابوالفتح، ۳۷۸/۲)
در این جا نیز مردم آرزوی بازگشت سیمرخ به قاف را دارند، ولی این بار سیمرخ ماندگار است. رستم به وسیله‌ی او به جادو دست یافته است و نه تنها نوباوه، گشتاسب بلکه همگان در این واقعه ناپیدا می شوند. این شعر برخلاف دو شعر قبلی در حالت تعلیق نمی ماند. سیمرخ به رستم میل مردم ماندگار شده است و چهره‌ی اهریمنی به خود گرفته است و مردم از او آزار و اذیت می بینند و شاعر می خواهد که آن خشم فروخورده‌ی قوم را دوباره بسراید. ■

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- بهار، مهرداد، از اسطوره تا تاریخ، تهران، نشر چشمه، چاپ دوم ۱۳۷۷.
- ۲- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، نشر آگه، چاپ چهارم ۱۳۸۱.

- ۳- پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرخ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم ۱۳۷۷.
- ۴- پورنامداریان، تقی، رمز داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۷.
- ۵- خالقی مطلق، جلال، گل‌برج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۷- سلطانی گرد فرامرزی، سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران، نشر میتکران، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۸- شفعی گدکنی، محمدرضا، آیینی برای صداها، تهران، نشر سخن، چاپ سوم ۱۳۷۹.
- ۹- شفعی گدکنی، محمدرضا، هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، تهران، نشر سخن، چاپ دوم ۱۳۷۸.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، نشر فردوس، چاپ ششم ۱۳۷۴.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۷۳، جلد ششم، ص ۱۸۱.
- ۱۲- مختاری، محمد، اسطوره‌ی زال، تهران، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۶۹.
- ۱۳- مختاری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی، تهران، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۱۴- وحیدی، حسین، «سیمرخ»، فصل‌نامه‌ی هستی، پاییز ۱۳۷۲.
- ۱۵- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، نشر سروش، چاپ اول ۱۳۶۹.

پی‌نوشت‌ها

اشاری که مآخذ آن‌ها ذکر نشده، از کتاب سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران گرفته شده است.

- ۱- پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرخ، صص ۶۵-۶۸.
- ۲- سلطانی گرد فرامرزی، سیمرخ در قلمرو فرهنگ، ص ۳۷۱.
- ۳- وحیدی، حسین، «سیمرخ»، فصل‌نامه‌ی هستی، پاییز ۷۲، صص ۹۱-۱۰۱.
- ۴- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۶۶.
- ۵- سلطانی گرد فرامرزی، همان، ص ۲۳۳.
- ۶- یاحقی، محمدجعفر، همان، ص ۳۳۹.
- ۷- ذابره‌المعارف امریکنا، جلد ۲۲، ص ۶۵۲.
- ۸- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۵۲.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ج ۳۵، ص ۳۷۷.
- ۱۰- همان، ج ۲۸، ص ۵۰۶.
- ۱۱- وحیدی، حسین، همان.
- ۱۲- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸۶.
- ۱۳- همان، ص ۹۲.
- ۱۴- بهار، مهرداد، از اسطوره تا تاریخ، ص ۲۱۳.
- ۱۵- مختاری، محمد، اسطوره‌ی زال، صص ۹۱-۹۴.
- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، سعید حمیدیان، ج ۲، ص ۳۳۳.
- ۱۷- یاحقی، محمدجعفر، همان، ص ۲۶۷.

